

نگاهی به

«فرهنگ و اژه‌نمای حافظ» و بسامد نویسی

ساقی بیباکه یار ز رخ پرده برگرفت

حافظ

«فرهنگ و اژه‌نمای حافظ»^۱ برگگی نو در بسامد نویسی کشور ما رقم می‌زند. سنت کشف الایبات و کشف اللغات نویسی گستره و کیفیتی نو می‌یابد، و اژه‌نمای آثار بیش از آنها به سبک‌شناسی و تحلیل زبانشناختی آثار خدمت می‌کند، و ضرورت استفاده از بسامد نویسی در تحلیلهای ادبی و سبک‌شناسی آشکارتر می‌شود.

اژه‌نمانگاری، رشنه کاوش و پژوهش به‌نسبه نو است و هنوز در انتظار تناوردگی آینده خویش است. خاصه در فرهنگ و پژوهش کشور ما. با این همه نخستین دستاوردهای آن چشمگیر بوده و چنان می‌نماید که مستعد است، روشهایی نو برای گشودن رازهای نهفته آثار ادبی، خاصه پرداخته‌های سحرانگیز شاعران برجسته و نثر زیبا و پر آوازه فارسی به‌دست دهد. این هنر یا فن ظریف و دقیق توانسته است در عمر کوتاه خود برخی ناروشنیهای سبک‌شناختی و تاریخ واژگان زبان را توضیح کند. کشمکش دیرین بر سر تعلق ایلیاد و اودیسه به هومر پاسخ یافت؛ یکی از جنبه‌های نبوغ بیتی شکسپیر که همانا در اژه‌نمای بیست و دو هزار و انسدی آثارش دیده می‌شود، آشکار شد و در مقابل آن دانسته شد که «خاطرات چرچیل در جنگ دوم جهانی» با هزار و چندصد اژه نوشته شده است؛ آن نبوغ و این ساده‌نویسی را به‌وسیله بسامدی نشان داد.

بسامدنگاری و اژه‌نمانویسی نیز مانند دیگر دستاوردهای نیروی خلاق و فعال ذهن آدمی به‌ناگهان کشف نشد، برخی از عناصرش از قرن‌ها پیش نشو و نما یافته بود و از نیمه قرن نوزدهم به‌تدریج شکل گرفت و به‌حکم احتیاج به‌علمیت گرایید. نخستین گام‌ها را زبان‌شناسان کلاسیک برداشتند. بدین گونه که در واژگان کتابهای آسمانی و مقدس به پژوهش پرداختند و زمینه رشد کنونی کار را فراهم آوردند.

اژه‌نمانگاری نخست در انگلستان و آمریکای شمالی پا گرفت. اژه‌نمای *(Concordance)* شکسپیر به کوشش جان بارت «*John Bartett*» در سال ۱۸۹۴ چاپ شد و تا کنون بارها تجدید چاپ یافته است. در آمریکا «توماس کورون مندنهال» «*Thomas Corvin Mendenhal*» از سالهای دهه هشتاد قرن گذشته به‌کار در بسامدشناسی «کریستوفر مارلو»، «فرانسیس بیکن»، «بن جانسون»... و شکسپیر پرداخت.

۱. «فرهنگ و اژه‌نمای حافظ به انضمام فرهنگ بسامدی» فراهم آورنده: دکتر مهین‌دخت صدیقیان با همکاری، دکتر ابوطالب میرعابدینی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶.

کارروی واژگان آثار فرهنگ کهن ایران را عمدتاً ایرانشناسان آلمانی و در آن میان کرسیستوفر بارتولومه، مؤلف فرهنگ منحصر به فرد «فرهنگ پارسی باستان» *Alt persisches Wörterbuch* آغاز کردند. این فرهنگ پر آوازه حاوی واژه‌نمای تمامی واژگان متناهی اوستایی و پارسی باستان است. نخستین ایرانشناسی که به بسامندی نگاری بر آثار ادب کلاسیک فارسی پرداخت، «فریتس وولف» (*Frits Wolf*) بود که «فرهنگ بسامندی شاهنامه فردوسی» (*Glossar Zu Firdosis Schahname*) را در دهه سی قرن میلادی حاضر تالیف کرد. یکی از جنبه‌های برجسته این فرهنگ در آن است که وولف واژه‌های چند معنایی را بر حسب معنی که در متن شاهنامه دارند، تبیین کرده است. بسامد نگاری در ایران از دو دهه پیش آغاز شد. نخستین دستاوردهای آن به صورت بسامدیهای سروده‌های شهید بلخی و مقدمه شاهنامه ابومنصوری انتشار یافت. تحول بعدی در این زمینه با بسامدی و واژه‌نمای مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد نمایان گردید...

واژه‌نما و بسامدی دیوان حافظ گامی بعدی و فراتر در این راستاست. این فرهنگ از لحاظی آناتومی (کالبد شکافی) دیوان حافظ چونان یک کل است. درونگشایی عنصر زبانی آنچه به طور پوشیده به دیوان و نبوغ حافظ مایه زندگی دیرپا بخشیده است و در عین حال پیوند آن را با فرهنگ اسلامی ایران و زبان فارسی ناگسستگی ساخته است. به مدد داده‌های این فرهنگ واژه‌نما می‌توان به ژرفای خصوصیت‌هایی که بر دیوان حافظ جنبه راز و رزانه و محرمانه افکنده است، راه برد. دوری قالب عروضی، قافیه، وزن و شکل غزل که سحرانگیزی‌شان پژوهنده را اغوا می‌کند، به محقق امکان می‌دهد که بدون تحت تأثیر درآمدن به زهد و کفری که سنت در پیرامون دیوان پدید آورده. واژگان، عبارتها، تصویرها و مصرعها را بر انداز و مطالعه کرده و از ارتباط‌شان برای پیش‌ارویی با مسایل سبکی، بینش و نگرشی و زبان‌شناختی دیوان یاری جست.

البته «واژه‌نمای حافظ» فقط به کالبد شکافی و درونگشایی دیوان بسنده نکرده است، بلکه ضمن این کار، ارزشهای هنری، ادبی و زبان‌شناختی آن را بر پایه مصرع‌هایی که نمایانگر بسامدی واژه‌ای معین‌اند، ترکیب و بازسازی کرده است. برای مثال، تمامی ۴۵ مصرعی که واژه «وفا» در آنها جایافته است، رشته مصرع‌هایی را پدید آورده‌اند که وحدت‌شان بر پایه معنی(های) این واژه استوار است.

مرور و اندیشه بر داده‌های فرهنگ واژه‌نمای نامبرده بسیاری از تباط میان مرتبه بسامدیها را بر ذهن پژوهنده می‌گذراند؛ یکی از آنها فرضاً مقایسه بسامدیهای واژه‌های مترادف و متضاد با یکدیگر و در مقابل یکدیگر تواند بود. مثلاً مقایسه «جام» با بسامدی ۱۶۲ با «پیاله» به بسامدی ۲۵؛ «می» به بسامدی ۲۴۵ با «باده» به بسامدی ۹۷ و «شراب» به بسامدی ۶۳؛ «جور» به بسامدی ۲۴ با «ستم» به بسامدی ۵؛ پرده به بسامدی ۵۷ با «حجاب»

۱. فریتس وولف را دولت نازی آلمان هیتلری در شکوفایی پژوهشهای ایران‌شناسی‌اش به کوره آدم‌سوزی فرستاد. او محقق ایرانی دوست بود و برخلاف سنت مستشرق پروری انگلستان و آمریکا، فعالیت ایران‌شناسی را به منظور کمک به سیاست مستعمراتی انجام نمی‌داد. از همین رو نیز از ایران‌شناسانی است که کارهای پژوهشی‌اش برخوردار از قیمت بیشتر علمی است.

به بسامدی ۷. و در متضادها: «دیوانه» به بسامدی ۱۸ و «فرزانه» به بسامدی ۴؛ «غم» به بسامدی ۱۷۹، «درد» به بسامدی ۵۸ با «شادی» به بسامدی ۱۱؛ «ریا» به بسامدی ۱۵ با «بی‌ریا» به بسامدی ۱ و غیره. و سرانجام، این نکته که برخی واژه‌های این دسته فاقد متضاد خودند، همچون «رند»، «میل» و جز آن. اینها و مانده‌شان عواملی‌اند که برسبک شاعر پرتو می‌افکنند.

مثالی دیگر. توازن میان «وصال» به بسامدی ۳۲ و «فراق» به بسامدی ۳۱؛ «خندان و خندیدن» به بسامدی ۲۶ و «گریه و گریستن» به بسامدی ۲۷ و مانند اینها که دال بر تعادل و وارستگی شاعر می‌باشد، برجسته دیگری از سبک نگرش و بینش وی دلالت دارد. و باز «دل» به بسامدی ۶۰۷، «یار» به بسامدی ۲۰۸ و «معشوق و معشوقه» به بسامدی ۲۹ به همراه «دلدار» به بسامدی ۱۹ در مقابل «اندوه» تنها به بسامدی ۴ و «دلخون» فقط به بسامدی ۴ می‌تواند نشانگر سلامت و اعتماد به نفس شاعر بوده باشد.

البته گفتنی است که بسامدی و واژه‌نما حلال همه و همه گونه مشکلات و مسایل سبک ادبی و زبانشناختی نیست، ولی می‌تواند به سلطه برخی تعبیر و تفسیرهای دور از ذهن پایان بخشد، برای توضیح ابهام و جنبه‌های ابهام‌آمیز سروده‌ها و نوشته‌ها، پاسخیهای آماری و زبانشناختی دهد، و نیز به شکاف افراطی به وجود آمده میان مجاز و واقعیت در آثار ادبی تاحدی مرمت بخشد. بیگمان این رشته نیز همانند هر جستار پژوهشی، نوظهور، مسایل و پیچیدگیهای خاص خود را به همراه داشته و پس از این نیز خواهد داشت، مسایل و مشکلاتی که به مدد خود علم و به تدریج برطرف خواهند شد.

بسامدنویسی و واژه‌نگاری پس از پیوند با دستاوردهای زبانشناسی دهه‌های اخیر پیشرفت بسیار کرده و مرحله‌ای را که بدتوصیف صرف بسامدی و واژگان بسنده می‌کرد، پشت سر نهاده است. امکانات آماری و زبانشناختی معاصر، به پژوهندگان این رشته یاری داده تا به سرنخ بسیاری امکانات نو در این فن دست یابند. برای مثال امروزه دیگر بر هر پژوهشگر زبان و رشته زبانشناسی روشن است که داده‌های بسامدننگاری، رابطه‌های ویژه‌ای را که ناظر بر کثرت و قلت کاربرد واژه‌هاست به پژوهش بعدی گرفته و به کمک آن بسی رازهای نهفته‌ای را که در وهله نخست پراهمیت نمی‌نمایند، آشکار می‌کند و آنها را در خدمت بررسی بعدی می‌نهد. مثلاً هر گاه واژه‌های به کار رفته در یک موضوع فرهنگی را بر پایه بسامدی‌شان از بیشترین به کمترین مرتب سازیم، رابطه میان بسامد واژه‌ها و مرتبه آنها عکس یکدیگر است. به سخن دیگر، حاصل ضرب مرتبه (r) در بسامد (f) کمابیش مقدار ثابتی (c) است، یعنی:

$$r \times f = c$$
 (این فرمول سپس رشد بعدی یافته و روابط پیچیده‌تری را بیان داشته است). این رابطه گویای آن است که واژه‌نمای بیست و دوهزار و اندی شکسپیر با بسامدی بسیار کمتر و تنگی بیشتر به کار رفته است تا هزار و چندصد واژه خاطرات چرچیل؛ اولی دلالت بر نبوغ و بلاغت و دومی بر سادگی سبک و واژگان کتابت معمولی دارد. بالا رفتن بسامدی از بار اطلاعاتی واژه می‌کاهد، گواه بر این رادر واژه‌نمای حافظ می‌یابیم؛ بیشترین بسامدی را حرف اضافه، ضمیر، حرف ربط و... نشان می‌دهد. بررسی بسامدیها معرف

آن است که پر بسامدترین واژه‌ها (۱) کونا‌هترین، (۲) کهنترین، (۳) از نظر ریخت، ساده‌ترین و (۴) از لحاظ معنی عامترین واژه‌ها‌یند. این پارامترها در بررسی سبک و تحلیل نوشته‌دارای اهمیت بسیارند.

در سالهای اخیر از تلفیق بسامدی و آمار، روشهای «سبک‌شناسی آماری» *Stylostatisties* و «واژه‌آماري» *Lexicostatistics* پدید آمده و رونق یافته است. با اولی، ثابتهای آماری يك نویسنده یا يك اثر را معلوم می‌کنند و با در نظر گرفتن آنها تعلق یا عدم تعلق يك اثر به يك نویسنده یا سبک و مکتب را تعیین می‌کنند. واژه‌آماري که «گاشناسی واژگانی» نیز نام دارد، طریقه‌ای بده‌منظور بررسی کهنترین تکامل زبان است. کار در این رشته مبتنی بر فرضیاتی چند است؛ یکی از آنها این است که برخی از بخشهای واژگان يك زبان کمتر از بخشهای دیگر دستخوش دگرگونی است. این بخش عبارت از ضمیرها، اعداد، نامهای اندام موجودات زنده، اعلام جغرافیایی و جز آن است.

بهره دیگری که از فهرست بسامدی واژه‌ها و نتایج حاصل از پیشرفت روشهای مورد توجه تواند بود، روش تعیین واژگان پایه يك زبان در يك دوره معین است. هر آینه بتوان از موضوعهای گوناگون چون علوم، ادب، روزنامه‌نگاری، زبان‌گفت و شنود و جز آن فرضاً در پنجاه سال گذشته بسامدی فراهم آورد. آنگاه واژگان پایه فارسی امروز،

مجموع واژه‌هایی است که مرتبه کار بردشان طبق فرمول $U = \frac{F \times D}{100}$ از همه بیشتر باشد

(U نشان کار برد، F معرف بسامدی D ضریب پراکندگی واژه در موضوعهای مختلف است.)

با توجه به امکانهای بسامدنگاری و استفاده از آنها در زمینه‌های مختلف زبان‌وادبیات

فارسی، جادارد که واژه‌نمای حافظ چونان يك تشریک مساعی مهم عام در این رهگذر تلقی

گردد و از داده‌هایش بده‌منظور بررسیهای مشخص‌تر بر دیوان حافظ بهره‌جویی شود.

بانگاهی به بسامدی واژگان این دیوان برخی نکات، از جمله دو نکته زیر به چشم می‌خورد:

الف- این رابطه که هر چه بسامدی واژه کمتر، بار معنایی و مرتبه‌اش در نوشته بیشتر، شاخص واژگان یکبار به کار رفته در دیوان نیست. این واژه که تعدادشان به سه‌هزار می‌رسد، بارسبکی ویژه دیوان را به‌گرفته ندارند. این نکته درباره واژه‌های دو تا ده بار به کار رفته نیز کما بیش صادق است.

ب- واژه‌هایی بیشتر شاخص بارسبکی اند که بسامدهای فرادگانی و صدگانی

شان می‌دهند. برای مثال «فراق» (۳۲)، «وصال» (۳۱)، «راز» (۵۳)، «سر» (۴۳)، «سأغر»

(۱) برای اطلاع بیشتر و بهره‌برداری مشخص از این مبحثها، رجوع شود به مراجع زیر:

1- George Kingsly. *A Survey of Structural Linguistics*: London 1970

2- Andre Martinet' *Elements of General Linguistics*, London, 1964

(translated by Elisabeth palmer)

3- Sarah Gudschinsky, «The ABC of Lexicostatistics (Glottochronology)», in Dell Hymes *Language in Culture and Society: A Reading in Linguistics and Anthropology*. New York. 1964.

(۴۱)، «دام» (۴۹)، «میخانه» (۵۰)، «درد» (۵۸)، «مستی» (۳۸)، «مست» (۸۶)، «بو» (۸۲)، «پنیر» (۸۸)، «رند و رندی» (۸۷)، «عاشق» (۸۱)، «مغشوق و معشوقه» (۲۹)، «برده» (۵۷)، «ساقی» (۱۲۹)، «زلف» (۱۷۵)، «عشق» (۲۳۴)، «جام» (۱۶۲)، «غم» (۱۷۹)، «یار» (۲۰۸)، «می» (۲۴۰)، «باده» (۹۷)، «دل» (۶۰۷) و غیره.

سبب این ویژگی را باید در خصلت سنت زبان ادب فارسی و سبک حافظ جستجو کرد. سبک با واسطه سرایی، برداشت تجربیدی و تعمیمی، ایهامی، کنایه‌ای و طنز آمیز شاعر باعث شده است که واژه‌های پربسامد در جو معنایی خاصی به کار رود و کاربرد حافظ-گونه‌شان برانگیزنده بارمعنایی نو باشد و نه کاربرد متداول‌شان (به‌عنوان مثال، «رند»، «بو» و جز آن). این کاربرد، تشبی میان کاربرد نوگونه و سنتی واژه‌ها پدید می‌آورد و بار معنای زبانی و ادبی خاص به‌همراه دارد.

محمود عبادیان

۱۳۶۶/۸/۱۵

قابل توجه خوانندگان عزیز چیست :

۱. شورای نویسندگان در رد یا قبول، حک و اصلاح مطالب ارسالی آزاد است.
۲. مطالب ارسالی به‌هیچوجه بازگردانده نمی‌شود.
۳. نوشته‌های پهلوی، اوستائی یا فارسی باستان را بر روی کاغذی جداگانه و خوش خط بنویسید.
۴. دقت فرمائید که مطالب پیش از این چاپ نشده باشد.
۵. نام و نشانی و در صورت امکان شماره تلفن خود را هم ذکر کنید.
۶. ذکر دقیق منابع ضروری است.